

مناسبات فقه و تکنولوژی در پرتو تمدن نوین اسلامی

عباسعلی مشکانی سبزواری

دانش آموخته دکتری فقه سیاسی، مجتمع آموزش عالی فقه، جامعه المصطفی العالمیه. قم. ایران.

meshkani.a@chmail.ir

چکیده

تکنولوژی و فناوری به‌عنوان بخش سخت تمدن، در کنار بخش نرم آن، یعنی سبک زندگی و الگوهای رفتاری، دو بخش مهم تمدن نوین اسلامی را تشکیل می‌دهند؛ از سوی دیگر، دانش فقه به‌عنوان سامانه استنباط و ارائه الگوهای رفتاری (باید و نبایدها) در حوزه‌های مختلف حیات بشری، از مقوله تکنولوژی و فناوری تأثیرگذار و تأثیرپذیر است. تأثیر و تأثر فقه در نسبت با تکنولوژی، دو رویکرد متفاوت به فقه روی می‌دهد: در رویکرد فردی به فقه (فقه فردی)، تکنولوژی به‌نحو پیشینی و فعال بر فقه اثر گذاشته و مواجهه فقه با تکنولوژی، مواجهه‌ای پسینی و انفعالی است. در مقابل، در رویکرد حکومتی به فقه (فقه حکومتی) قضیه برعکس بوده و فقه به‌نحو پیشینی بر تکنولوژی و فناوری تأثیر می‌گذارد و تکنولوژی در برابر آن به‌صورت پسینی و انفعالی ظهور می‌یابد؛ به بیان

دیگر، در رویکرد فردی به فقه، فقه در برابر عمل انجام شده و تکنولوژی تولید شده قرار دارد و مجبور است به نحو پسینی حکم آن را تبیین کند؛ اما در رویکرد حکومتی، فقه با مهندسی اصل نیاز به نوع خاصی از تکنولوژی، در فرایند تولید و حتی نحوه بهره‌گیری از آن نیز حضور مستقیم دارد؛ به بیان سوم، در رویکرد فردی به فقه، الگوهای رفتاری (سبک زندگی) متناسب و سازوار با تکنولوژی طراحی می‌شوند؛ اما در رویکرد حکومتی، این تکنولوژی و فناوری است که متناسب با الگوهای رفتاری و سبک زندگی اسلامی طراحی و تولید می‌شود. مقاله حاضر تلاش دارد نسبت هر کدام از دو رویکرد حکومتی و فردی به فقه با مقوله تکنولوژی و فناوری را بررسی و ارزیابی کند.

کلیدواژه‌ها: تکنولوژی، فقه فردی، فقه حکومتی، الگوهای رفتاری، سبک زندگی، تمدن نوین اسلامی.

مقدمه

با توجه به مسئله مهم به‌هم‌پیوستگی «فقه و تمدن» از سویی و نیز نسبت وثیق «تمدن و تکنولوژی» از سوی دیگر، بررسی نسبت «فقه و تکنولوژی» در زمره مسائل مهم و بنیادی در حوزه تمدن‌سازی نوین اسلامی به‌شمار می‌رود. بر این اساس، این پرسش که «نسبت میان فقه و تکنولوژی چیست؟» یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در حوزه فقه و معارف دینی است. پرسش دیگر در این باره، پرسش از نسبت تکنولوژی با فقه در مراحل و رویکردهای مختلف آن است.

توضیح اینکه فقه شیعی تا به امروز مراحل مختلفی را پشت سر گذارده است؛ دوره حضور معصوم علیه السلام، دوره غیبت تا قبل از انقلاب اسلامی و دوره انقلاب اسلامی که بر مبنای فقه شیعی و با حاکمیت فقیه عادل حکومت دینی تشکیل شده است. در دوره انقلاب اسلامی نیز فقه با دو دوره تحول اساسی روبه‌رو بوده است که می‌توان آن دو را دو مرحله در ادامه مراحل تطور و توسعه فقه دانست. در هر کدام از این مراحل و با تفاوت شرایط زمانی و مکانی، و نیز قلمرو و کارایی فقه، نسبت فقه و تکنولوژی نیز مختلف می‌شود. این بحث تاکنون با عناوین مختلف و به‌صورت پراکنده در پیشینه

معارف و منابع دینی و در جغرافیای نظریه‌پردازی دینی و اسلامی وجود داشته و اندیشمندانی به‌طور جسته و گریخته به بررسی و نقادی در این باره پرداخته‌اند؛ اما تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، این بحث جدی تلقی نشده و به جایگاه حقیقی خویش بار نیافته بود. پس از انقلاب، موضوعاتی همچون مناسبات دین و تمدن، دین و سیاست، فقه و تمدن، فقه و حکومت، فقه سیاسی، فقه حکومتی، فقه پویا، فقه و عدالت، فقه و پیشرفت، فقه و علوم انسانی، فقه و تکنولوژی و مباحثی از این دست در حوزه اندیشه عالمان دینی مطرح شده، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و نظریه‌های مختلفی درباره آن‌ها بیان شد.

تحلیل و ریشه‌یابی عدم رشد این مباحث، به‌ویژه بحث مناسبات فقه و تکنولوژی، نقش و جایگاه تکنولوژی در پروسه استنباط و نیز نقش فقه در مدیریت، جهت‌دهی و تولید تکنولوژی در تاریخ معارف دینی، بحث گسترده‌ای است و بیش از آنکه به عناصر افراد و عملکرد آن‌ها مربوط باشد، به اوضاع اجتماعی و مراحل تاریخ تکامل بشری مرتبط است. پیداست که پاسخ به این پرسش‌ها براساس هر برداشت و دیدگاهی که باشد، بر شناخت فقه و تکنولوژی و نوع تعریفی که از این دو ارائه می‌شود، استوار است. از پرسش یادشده چند پرسش دیگر رخ می‌نماید: تمدن چیست؟ فقه چیست؟ تکنولوژی چیست؟ اگر به این پرسش‌ها، پاسخ صحیح گفته شود، پاسخ سؤال یادشده نیز به‌دست خواهد آمد. روشن است که چگونگی پاسخ نیز به نوع پاسخ به این سؤالات اخیر بازگردد.

نکته مهم دیگری که پرداختن به آن روند بحث مقاله حاضر را مشخص می‌کند، این است که بررسی نسبت فقه و تکنولوژی با دو نگاه توصیفی و توصیه‌ای امکان‌پذیر است. نگاه توصیه‌ای به نسبت تکنولوژی و فقه مطلوب (فقه حکومتی) نظر دارد و از بایدها سخن می‌گوید؛ اما نگاه توصیفی به بودها پرداخته و نسبت فقه موجود (فقه سنتی) و تکنولوژی را بررسی می‌کند.

مقاله حاضر درصدد است با تبیین هر کدام از این دو رویکرد در فقه، به نسبت آن‌ها با تکنولوژی پرداخته، «مناسبات فقه و تکنولوژی» در این دو رویکرد را مقایسه کند و درنهایت، از نسبت «تمدن و تکنولوژی» سخن به‌میان آورده و تأثیر نوع رویکرد فقهی در تولید تکنولوژی موردنیاز تمدن را مورد بحث قرار دهد.

در این میان، با توجه به نسبت وثیق مباحث تمدن و تکنولوژی با مقوله سبک زندگی، لاجرم مقوله سبک زندگی نیز مورد توجه بوده، تعریف و نسبت آن با فقه و تمدن و تکنولوژی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در ادامه، پس از تبیین منطق مقاله حاضر در تبیین نسبت فقه و تکنولوژی و نیز گزارشی از رویکردهای مختلف در این زمینه، بحث ادامه خواهد یافت.

۱. منطق مقاله و رویکردهای مختلف پیرامون نسبت فقه و تکنولوژی

۱-۱. منطق مقاله حاضر

تعیین نسبت فقه و تکنولوژی از چند لحاظ قابل بررسی است؛ دوگانه «فقه موجود و فقه مطلوب» ازسویی و «تکنولوژی موجود (که رهاورد مدرنیته است) و تکنولوژی مطلوب (تولیدی در تمدن اسلامی)» ازسوی دیگر. با این حساب، شقوق مطالعه باید از قرار ذیل باشد: الف) فقه موجود و تکنولوژی موجود، ب) فقه موجود و تکنولوژی مطلوب، ج) فقه مطلوب و تکنولوژی موجود، د) فقه مطلوب و تکنولوژی مطلوب.

با توجه به عدم تفاوت فقیهان فقه موجود به تکنولوژی مطلوب ازسویی و عدم اعتقاد فقیهان فقه مطلوب به کاربست تکنولوژی موجود در عملیاتی سازی احکام و الگوهای رفتاری دینی، دو شق از شقوق یادشده (قسم ب و ج) به طور مستقل قابل بحث نیست؛ گرچه در لابه لای مباحث اشاراتی به چیستی و چرایی آنها خواهد شد. آنچه باقی می ماند، قسم «الف» و «د» است.

تبیین قسم اول با نگاهی توصیفی-انتقادی انجام خواهد پذیرفت. یعنی در این نوع مباحث، نوع نگاه فقیهان فقاقت فردی به مقوله تکنولوژی تبیین و انتقادات وارد بر آن ذکر خواهد شد.

تبیین قسم دوم با نگاهی توصیه‌ای-تبیینی انجام خواهد شد. در این نوع مباحث از ضرورت تناسب تکنولوژی با احکام و الگوهای رفتاری سخن به میان آمده و ضرورت تولید تکنولوژی بومی براساس فرهنگ مذهبی مورد تأکید قرار خواهد گرفت.

۲-۱. رویکردهای مختلف پیرامون نسبت فقه و تکنولوژی

پیرامون نسبت دین و تکنولوژی و به تبع آن، نسبت فقه و تکنولوژی، رویکردهای مختلفی وجود دارد که در ادامه خواهند آمد.

الف- رویکرد اول با اعتقاد به خشتی بودن تکنولوژی، فناوری‌های موجود - که رهاورد تمدن غرب هستند - را پدیده‌ای جهانی می‌داند که تحت تأثیر فرهنگ خاصی نبوده، ارزش‌های خاصی را با خود حمل نمی‌کند. بر همین اساس، طرفداران این رویکرد معتقدند ما نیز می‌توانیم از این تکنولوژی‌ها در راستای اهداف و آرمان‌های خود استفاده کنیم. برخی از طرفداران این دیدگاه حتی معتقدند ما باید تمامیت عقلانیت تخصصی و تکنولوژی مدرن را بپذیریم و در این مواجهه تمدنی ناگزیریم که فرهنگ خود، به‌ویژه عقلانیت مذهبی و گرایش‌های مذهبی جامعه را اصلاح کرده و الگوهای رفتاری دینی‌مان را متناسب با این تکنولوژی‌ها مورد استنباط قرار دهیم. از سوی دیگر، این گروه نسبت دین و اجتماع و به تبع آن، نسبت فقه و اجتماع را نسبتی حداقلی تعریف می‌کنند و معتقدند سرپرستی حیات اجتماعی از حوزه مأموریت دین خارج است و دین مأمور سرپرستی رفاه و امنیت و عدالت اجتماعی نیست. دین در این رویکرد صرفاً عهده‌دار تنظیم حیات فردی و باطنی انسان‌هاست و بین دین و عقلانیت اجرایی و تکنولوژی‌ها، رابطه‌ای وجود ندارد؛ از این رو، از آنجاکه سرپرستی حیات اجتماعی بشر عرصه دخالت دین نیست، پیشنهاد می‌کند باید تمامیت عقلانیت و فناوری غرب را پذیرفت و در صورت تعارض بین احکام و معارف با برخی تکنولوژی‌ها، به دنبال مناسب‌سازی فرهنگ مذهبی و احکام الهی با عقلانیت و فناوری مدرن هستند (میرباقری، ۱۳۹۶: ص ۱۰). روشن است که طبق این دیدگاه، در یک فرایند میان‌مدت، دین و احکام الهی به نفع تجدد و مدرنیته تحریف شده و در آن مضمحل خواهند شد.

ب- رویکرد دوم نیز به تکنولوژی‌های غربی نگاه مثبت دارد، با این تفاوت که غرب را به «غرب خوب» و «غرب بد» تقسیم می‌کند و بر این باور است که به شرط ضمیمه کردن یک ادبیات انضمامی معنوی و یک فرهنگ اخلاقی به عقلانیت مدرن، می‌توان از تکنولوژی‌های غرب استفاده کرد و از وجوه مثبت دستاوردهای جامعه مدرن بهره‌مند شد. طرفداران این دیدگاه در عین رویکرد حداکثری به دین، به دلیل فهم ناقص و غلط

غرب، تلاش می‌کنند ابزارها و تکنولوژی‌های غربی را در راستای عملیاتی‌سازی فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتاری دینی مورد استفاده قرار دهند. در این گروه با غفلت از پیوستگی دانش و تکنولوژی ازسویی و نیز عدم التفات به سکولار بودن دانش‌های غربی و به تبع آن، سکولار بودن تکنولوژی‌های منبعث از آنها، امکان به‌کارگیری آنها در فرایند عملیاتی‌سازی فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتار دینی وجود ندارد و در صورت اتخاذ چنین موضعی در مقابل تکنولوژی غرب، در درازمدت همان خواهد شد که اتخاذ رویکرد پیشین منجر به آن می‌شد، یعنی تحریف دین و احکام دینی به نفع مدرنیته و مضمحل شدن در آن. علاوه بر همخوانی این دو رویکرد در نتیجه، «اخذ ابزار و تکنولوژی به صورت پیشینی» و مقدم بر فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتاری نیز از جمله مشترکات این دو رویکرد به شمار می‌رود. رویکرد فقاقت و فقیهان «رویکرد فردی به فقه» نسبت به تکنولوژی، عموماً ذیل این رویکرد (رویکرد دوم) قابل طبقه‌بندی است.

ج- رویکرد سوم برخلاف دو رویکرد پیشین، توسعه و تکنولوژی مدرن را جهت‌دار دانسته، معتقد است که بعد از رنسانس، روح حاکم بر توسعه عقلانیت و فناوری‌های مدرن، روح غیردینی بوده، دنیای غرب به‌طور جدی از فرهنگ مذهب فاصله گرفته است؛ به بیان دیگر، در فرهنگ مدرنیته، انگیزه‌ها با انگیزه‌ها به شدت با یکدیگر آمیخته، رنگ و عقلانیت خاصی را به خود گرفته‌اند؛ از این رو، عقلانیت و تکنولوژی حاصل از آن نمی‌توانند به نحو مطلوب در اختیار ما قرار گیرند و ما نیز نمی‌توانیم آنها را موضوع تصرف خود قرار دهیم. براساس این رویکرد، باید تلاش کنیم متناسب با فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتار دینی خود، ابزار و تکنولوژی متناسب را تولید کنیم. این رویکرد که در میان گفتمان‌های فقهی، ذیل گفتمان فقه حکومتی قابل طبقه‌بندی است، معتقد است همه علوم باید تحت مدیریت دین تولید شود و ازسوی دیگر، دین را منحصر در اعتقادات، اخلاق و احکام استنباط‌شده فعلی نمی‌داند. این رویکرد به دنبال آن است که بتواند همه نیازمندی‌های انسان را تأمین کند و عقلانیت، ابزارها، فناوری‌ها و سازوکارهای اجتماعی، که تأمین‌کننده نیازمندی‌های انسان هستند، را مدیریت کند (همان: ص ۲۰). تفاوت این رویکرد با دو رویکرد پیشین، علاوه بر تفاوت در «برایند»، در «بنیان» و «فرایند» نیز جریان دارد. بازگشت تفاوت بنیادی به این است که این

رویکرد معتقد است تکنولوژی باید متناسب با فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتاری دینی و براساس نظریه‌ها و دانش‌های دینی تولید شود. تفاوت فرایندی نیز به «اتخاذ پیشینی تکنولوژی» در رویکرد پیشین و «اتخاذ پسینی تکنولوژی» در رویکرد اخیر بازمی‌گردد. در برابری نیز، تکنولوژی حاصل از این رویکرد، برخلاف تکنولوژی حاصل از دو رویکرد پیشین، که در میان‌مدت و بلندمدت منجر به تحریف دین و اضمحلال آن در فرهنگ مدرنیته می‌شد، منجر به هماهنگی ساحت نظر و عمل (ساحت نرم و سخت) و در نتیجه، تقویت و کارآمدی دین در عرصه مدیریت اجتماعی و اداره جامعه و فرد خواهد شد.

۲. فقه فردی و فقه حکومتی

در یک دسته‌بندی کلان، جریان‌های فکری-فقهی شیعه، به دو کلان‌جریان اخباری و اصولی قابل تقسیم است. هر کدام از این دو جریان نیز به شاخه‌های ریزتری قابل تقسیم است. مثلاً جریان اخباری در یک تقسیم، به دوگانه اخباریان افراطی و اخباریان اعتدالی تقسیم می‌شوند. در بین اصولی‌ها نیز گرچه در کلیت اصولگرایی (اعتقاد به علم اصول) با یکدیگر هم‌داستان هستند، اختلاف در برخی از ریزه‌کاری‌ها همچون حجیت و عدم حجیت و همچنین، دامنه استفاده از برخی منابع، جواز استفاده از برخی روش‌ها، دخالت زمان و مکان در شناخت احکام موضوعات و مسائلی از این قبیل، منجر به انشعاباتی در این جریان شده است. این انشعابات با عناوینی همچون جریان فقه فردی (سنتی)، جریان فقه پویا و جریان فقه حکومتی اشتهار یافته‌اند. در ادامه، به تبیین رویکرد فردی و حکومتی پرداخته خواهد شد.

۲-۱. جریان فقه فردی (سنتی)

برخی از اصولیان بدون بررسی ویژگی‌های درونی و بیرونی موضوعات و نیز بدون بررسی ابعاد قضایا و سنجدن آنها، که تحول زمان در تحول آنها تأثیرگذار است، احکام را برای موضوعات براساس ادله استنباط می‌کنند. این جریان، به سبک سنتی معروف شده است. اصطلاح فقه سنتی دارای دو مفهوم متفاوت منفی و مثبت است. معنای اول عبارت است از اینکه فقیه در کار فقاقت خویش در مقام استنباط احکام

حوادث واقعه، بر ظاهر الفاظ احادیث و موضوعات عناصر خاصه استنباط و عناوین یادشده در ادله اجتهادی جمود ورزد و ابعاد قضایا را نسجد و ویژگی‌ها و شرایط موضوعات را در طول زمان مورد بررسی قرار ندهد و بر آنچه از گذشته بوده، بسنده کند. این تز، آنتی‌تز «فقه پویا» را به دنبال دارد و پیروان فقه پویا، لفظ پویا را در برابر این معنا از فقه سنتی به‌کار برده‌اند و سنت‌گرایی را به معنای جمود بر ظاهر الفاظ و موضوعات و عناوین در نصوص و باقی‌ماندن بر آنچه از گذشته بوده است، مورد انکار و اعتراض قرار داده‌اند. طرفداران این معنا از فقه سنتی گرچه در مقام تئوری و نظری، اصولی‌اند، در مقام عمل و فتوا، بسان اخباریان عمل می‌کنند و شباهت فراوانی به آن‌ها دارند. معنای دوم فقه سنتی عبارت است از اینکه فقه به لحاظ منابع شناخت و پایه‌های اصلی آن، که توسط وحی نازل و از طریق پیامبر و اوصیای او بیان شده است، همواره باید ثابت و پایدار باشد و بر ماست که در حفظ آن‌ها کوشا باشیم. همچنین، باید اصل طریقه و شیوه اجتهادی - که عبارت است از ارجاع فروع نوین به اصول پایه با موازین خاص آن - حفظ شود و از تشریح احکام براساس مصلحت‌اندیشی و از راه منابع ظنی غیرمعتبر مانند قیاس و استحسان پرهیز شود؛ زیرا می‌توان از راه همان منابع و عناصر ثابت و ذخایر سنتی اجتهاد با توجه به نقش زمان و مکان در مشخص کردن ویژگی‌های درونی و بیرونی موضوعات و ملاکات احکام که در غیرمسائل عبادی قابل ادراک‌اند، در برابر رخدادها به‌وسیله اجتهاد پاسخگو بود. این جریان، که نارسایی‌ها و کاستی‌ها را ناشی از قصور یا تقصیر مسئولان فقه اجتهادی می‌داند، معتقد است منابع فقه اجتهادی همواره غنی و پاسخگو بوده است. براساس مطالب یادشده، مقصود از فقه سنتی در معنای مثبتش این نیست که فقیهان امروز موضوعات احکام را به همان شکل مورد ملاحظه قرار دهند که فقیهان گذشته انجام داده‌اند و همان احکام پیشین را مطرح کنند؛ اگرچه ویژگی‌های درونی یا بیرونی آن‌ها تغییر و تحول پیدا کرده باشد، بلکه مقصود از فقه سنتی این است که فقیه باید از راه اجتهاد با روش اصولی براساس منابع معتبر شرعی، احکام شرعی موضوعات را بعد از بررسی ویژگی‌های آن‌ها، که با تحول زمان و شرایط آن در تحول و تغییر است، استخراج و بیان کند.

برخی از شاخصه‌های فکری جریان سنتی به قرار ذیل است: ۱. اصولگرایی: به معنای

اعتقاد و پایبندی به اصول و ارزش‌های ثابت و پایه در دین و نیز اعتقاد و پایبندی به دانش اصول فقه در پروسه اجتهاد و استنباط؛ ۲. خلوص‌گرایی و التقاط‌ستیزی: بدین معنا که در تمامی سطوح، چه حوزه استنباط و چه حوزه اجرا، احکام الهی را از شائبه‌های بیرونی خالی کرد و برداشت‌های شخصی و مصلحت‌سنجی‌های فردی و شخصی را نباید در فرایند استنباط احکام دخالت داد. ۳. نگاه گذشته‌گرا به دین: طرفداران جریان سنتی بر این باورند که اصولاً الگوهای مطلوب دینی در گذشته وجود داشته و اگر بخواهیم الگویی انتخاب کنیم، باید به گذشته تاریخی خود (زمان پیامبر و ائمه اطهار) رجوع کنیم. ۴. دیگر شاخصه فکری این جریان، اعتقاد به کفایت فقه و فقاہت موجود برای اداره امور است. ۵. عدم دخالت زمان و مکان به گاه استنباط احکام موضوعات؛ ۶. نگاه فردی و تجربیدی به مجموعه فقه (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۶: صص ۶۰-۵۲). عدم التفات به مقوله موضوع‌شناسی و نیز غفلت از لزوم تولید ابزارها و تکنولوژی‌های متناسب با فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتاری دینی و اخذ و به‌کارگیری نابه‌جای فناوری‌ها و تکنولوژی‌های حاصل از تمدن غرب (چنان‌که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت) از جمله مختصات این رویکرد به‌شمار می‌رود.

۲-۲. جریان حکومتی

جریان فکری دیگری که پیرامون فقه شیعه و در فضای انقلاب اسلامی تولد یافته و در مسیر رشد می‌خرامد، جریان فکری فقه حکومتی است. در فضای انقلاب اسلامی دو مسئله مهم، اقتضای جریان فکری جدیدی پیرامون فقه شیعی فراهم آمد و اتفاقاً به‌وقوع پیوست. آن دو مسئله عبارت‌اند از: نخست، طرح فقه به‌عنوان تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور و نگرش خاصی که به حکومت به‌عنوان فلسفه عملی تمام فقه وجود دارد؛ دوم اینکه مواجه شدن فقه با انبوهی از مسائل و موضوعات جدید که به‌واسطه حاکمیت فقیه با محوریت فقه و برقراری حکومت اسلامی پدید آمده بود و فقه فردی و سیستم فقاہت موجود و روش‌های متداول با محوریت نگاه فردی به مسائل و موضوعات، توان پاسخ‌گویی بدان‌ها را نداشت. پیشرفت‌های جدید در علوم طبیعی و مجهز شدن بشر به ابزار و آلات جدید برای زندگی راحت‌تر و تغییر روش‌های زندگی،

برقراری ارتباطات سریع و آسان و گسترش وسایل ارتباط جمعی، بلندشدن موج لیبرال دموکراسی غربی و طرح نظریه‌هایی در زمینه توانمندی مدیریت علمی برای به سعادت رساندن بشر و بی‌نیازی از دین و فقه و طرح صدها و هزاران شبهه در راه حاکمیت دین و فقه از راه القای ناکارآمدی دین در سامان‌بخشیدن به امور دنیا و تقابل مصلحت دین با مصلحت دنیا، که در جهت تز جدایی دین از سیاست مطرح است، همه و همه مشکلات عملی کردن فقه را چندین و چند برابر کرده، ضرورت جریانی جدید برای اشباع و پاسخگویی را مسجل کرده بود. از باب همین ضرورت است که سخن از جریان فکری جدیدی در فقه در میان است؛ چنانچه مقام معظم رهبری از تشکیل دوره‌ای جدید در فقه و مختصات آن سخن به میان آورده و عنوان «فقه حکومتی» را برای آن برگزیده است: «روی آوردن به فقه حکومتی و استخراج احکام الهی در همه شئون یک حکومت و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی، یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی، امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۱/۸/۲۷).

در تعریف فقه حکومتی نیز گفته شده است فقه حکومتی نگرشی کل‌نگر و ناظر بر تمام ابواب فقه است. در این نگاه، استنباط‌های فقهی باید براساس فقه اداره نظام اجتماعی انجام شود و تمامی ابواب فقه ناظر به امور اجتماع و اداره کشور باشد؛ از این رو، گستره‌ای که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا اجتماع و نظام اسلامی، شئون و زوایای مختلفی دارد؛ مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، سیاست، امور بین‌الملل و مسائلی از قبیل مسائل نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و تمامی مسائل مربوط به زندگی بشری در مقوله مادی و معنوی و دنیوی و اخروی که فقیه باید همه آن مسائل را بنابر رفع نیازهای اجتماع و نظام اسلامی مورد بررسی قرار دهد.

برخی از شاخصه‌های فکری این جریان عبارت‌اند از: ۱. اصولگرایی؛ ۲. اعتقاد به دین حداکثری؛ ۳. اعتقاد به پیوند و تعامل حداکثری دین و سیاست؛ ۴. نگاه سیستمی و نظام‌وار به شریعت؛ ۵. دخالت زمان و مکان در استنباط احکام موضوعات؛ ۵. اعتقاد به ضرورت تکامل در روش اجتهاد (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۶: صص ۶۰-۵۲). این گفتمان

با توجه به جایگاه مهم ابزار و تکنولوژی در عملیاتی‌سازی فرهنگ مذهبی و الگوهای رفتاری دینی و با التفات به آفات و مضرات اخذ تکنولوژی به‌نحو پیشینی از فرهنگ و تمدن غیر، بر ضرورت تولید تکنولوژی و ابزار متناسب با احکام و الگوهای رفتاری دینی تأکید و اهتمام دارد.

۳. فقاہت فردی و فقاہت حکومتی

اجتهاد، روش استخراج احکام و قوانین موردنیاز فرد و جامعه از منابع است. از طرف دیگر، شرایط، زمان و مکان از جمله اموری هستند که در فرایند و برآیند اجتهاد تأثیرگذار بوده و نتیجه آن را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. با توجه به این نکته، بدیهی است اجتهادی که در شرایط زمان و مکانی که حکومت و قدرت در دست فقیهان و عالمان است به وقوع می‌پیوندد، با اجتهادی که در شرایط دوری از حکومت و انزوای فقیهان و عالمان از حکومت و مناسب اجتماعی انجام می‌پذیرد، بسیار متفاوت خواهد بود.

به بیان روشن‌تر، مدل اجتهاد در دو دوره پیش‌گفته، یعنی دوره‌ای که حکومت بر مبنای فقه تشکیل و در اختیار فقیهان قرار دارد، با دوره‌ای که چنین نیست و فقه فقیهان در حاشیه قرار دارند، متفاوت است. بر این اساس، دو مدل فقاہت خواهیم داشت که در ادامه خواهند آمد.

۳-۱. فقاہت غیرحکومتی

فرایند اجتهاد در فقه غیرحکومتی فرایندی بسیط است که فقیه در آن، پس از برخورد با مسئله و موضوع، به شناسایی آن پرداخته و سپس با فحص در منابع، حکم مربوط به آن مسئله یا موضوع را استنباط می‌کند. در این فرایند، فقیه موضوع و مسئله را بدون توجه به نسبت آن با جامعه و حکومت و دیگر موضوعات مورد شناخت قرار می‌دهد و به همین صورت، حکم آن را از منابع استخراج می‌کند. به‌علاوه اینکه پس از ابلاغ حکم، عملیات اجتهاد را پایان‌یافته تلقی می‌کند و مکلف را در میدان عمل درباره چگونگی عملیات‌سازی احکام و نیز ابزارهای موردنیاز برای این مهم، رها کرده به خود وامی‌گذارد.

۳-۲. فقاہت حکومتی

در مدل اجتهاد حکومتی، موضوعات در نسبت با حکومت و جامعه و نیز در نسبت با دیگر موضوعات مورد سنجش قرار می‌گیرد. یعنی برخلاف مدل اجتهاد غیرحکومتی که موضوع را فارغ از جامعه و حکومت و دیگر موضوعات مورد شناخت قرار می‌داد، در مدل اجتهاد حکومتی، جامعه به‌عنوان یک سیستم تلقی شده و تک‌تک اجزای آن در ارتباط با هم در نظر گرفته می‌شود و به هنگام شناخت موضوع اولاً، نسبت این اجزا با یکدیگر و ثانیاً، نسبت آن‌ها با حکومت و جامعه و تأثیری که حکم آن‌ها در این دو خواهد گذاشت مدنظر قرار می‌گیرد. درحقیقت، در مجرای پارادایم حکومتی فقه و فقاہت، موضوعات، که در پارادایم پیشین با نگاه فردی مورد شناخت قرار می‌گرفتند، در مقیاس حکومت و در نسبت با آن مورد شناخت قرار می‌گیرند و اینجاست که غالب موضوعات از حیثه تشخیص و تصمیم‌گیری فردی خارج می‌شود و از جهت امکان و یا ضرورت تحقق و نیز از جهت آثار و نتایج، در یک نگاه سیستمی و نظام‌وار مربوط به کل جامعه می‌شود و حکم آن‌ها در مجرای مقیاس کلی و کلان استنباط می‌شود. در پارادایم حکومتی، تشخیص موضوع به اجتهادی عمیق‌تر و به مراتب تخصصی‌تر، از جهت روشی و با نگاهی کلان و نظام‌وار از جهت ماهوی، نسبت به اجتهاد مصطلح نیاز دارد و نه تنها از شمول اصل کلی تشخیص موضوعات توسط مکلفان خارج است که عمومیت تعریف مصطلح اجتهاد هم با لحاظ بعضی قیود، شامل آن می‌شود.

درواقع، در این پارادایم دیگر مسئله، فقط استنباط حکم شرعی فارغ از مقام اجرا نیست، بلکه تشخیص مصداق و موضوع نیز مطرح است و بنابراین، تنها آگاهی از روش‌ها و منابع استنباط کافی نیست، بلکه اطلاع عمیق و دقیق از اوضاع و احوال جهان و جامعه، نیازها، اقتضائات و شرایط داخلی و خارجی از نظر میزان فراهم بودن شرایط و نیروی لازم و کافی، استعداد آمادگی جامعه برای تحمل مشکلات و پیامدها، میزان امکان توفیق حرکتی انقلابی و غیره نیز ضروری است (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۶: صص ۶۸-۶۷). دیگر اینکه پس از ابلاغ حکم به مکلف، تبیین چگونگی عملیاتی‌سازی و نیز تعیین ابزارهای لازم و در صورت نیاز، راهنمایی‌های لازم بر طراحی و تولید ابزارهای موردنیاز برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری دینی نیز در فرایند اجتهاد (پس از ابلاغ حکم) متوجه فقیه است.

۴. فقاہت حکومتی و نظام‌سازی

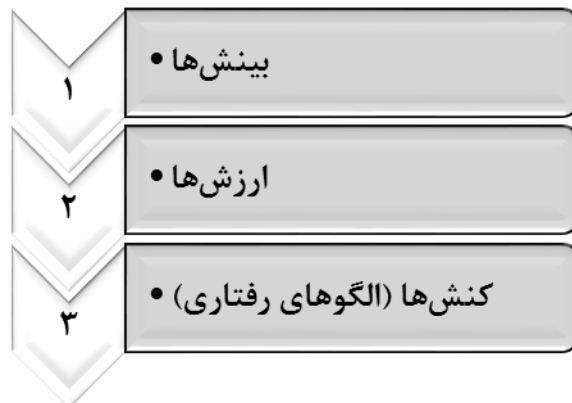
همان‌گونه که از بحث مناسبت دین و نظام‌سازی می‌توان درک کرد، کشف الگوهای رفتاری (اجزای تشکیل‌دهنده نظام‌های اجتماعی) همان کشف احکام و استنباط براساس قواعد اصولی و فقهی است.

در این حوزه نیز فقیه براساس نوع سبک فقاہتی خود به استنباط می‌پردازد. گونه‌ای از الگوها و سبک‌ها به صورت واضح و روشن و نیز ثابت و لایتغیر در نصوص وجود دارد که براساس شرایط ثبوت باید مورد کشف قرار گیرند. الگوهایی نیز که زمانمند و مکانمند هستند، براساس ضوابط و شرایط فقاہت و متکی بر عمومات ثابت مورد کشف قرار می‌گیرند.

شاید مهم‌ترین بزنگاه فقه و فقاہت تشخیص بین این دو حوزه است. فقه فردی (سستی) براساس مبادی و مبانی‌اش تلاش دارد تا بیشینه احکام و سبک‌ها را جزء ثابتات قرار داده و احکام آن‌ها را با کمترین توجه به زمان و مکان استنباط کند. فقه پویا و نیز فقه حکومتی براساس شرایط زمانی و مکانی بیشتر سبک‌ها را به‌گونه‌ای جدید مورد واکاوی و استنباط قرار می‌دهند. در فقه پویا، نظر بر این است که باید این استنباطات مبتنی بر دخالت عنصر زمان و مکان انجام گیرد و از این‌رو، ثابتات بسیار اندکی در میان احکام و سبک‌ها خواهیم داشت؛ اما در فقه حکومتی، علاوه بر دخالت عنصر زمان و مکان، باور بر این است که در حوزه ثابتات نیز بتوان با نگاهی مبتنی بر این مبنا که اسلام آمده است تا حکومت کند، نظر افکند و ثابتات را به‌گونه‌ای دیگر و با نگاهی عمیق‌تر استنباط کرد. در حوزه متغیرات نیز وضع بر همین منوال خواهد بود. تمامی احکام و الگوهای رفتاری در تمامی حوزه‌ها باید مورد استنباط واقع شود و فقه به صورت فعال در صحنه حاضر باشد. ارجاع منفعلانه سبک‌ها و الگوهای به‌وجودآمده به عمومات کفایت نمی‌کند و فقه باید به صورت فعال الگوهای موردنظر اسلام را براساس اصل حکومتی بودن اسلام مورد رصد قرار داده و کشف کند و نحوه عملیاتی‌سازی و ابزارهای موردنیاز برای این مهم را نیز باید فراهم کند (مشکانی سبزواری: همان).

۵. تمدن، نظام و سبک زندگی

تمدن مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از نظام‌های اجتماعی است که مبتنی بر نظام بینشی و ارزشی هر مکتب ارائه می‌شوند. مقصود از نظام‌های اجتماعی، نظام‌هایی از قبیل نظام فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی و غیره است؛ از سوی دیگر، هر نظام، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه‌ای خاص، مثلاً حوزه فرهنگ است. به بیان دیگر، نظام فرهنگی، به‌عنوان مثال، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه فرهنگ است که مبتنی بر نظام بینشی و ارزشی هر مکتبی تنظیم می‌شود (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۰: صص ۱۵۳-۱۵۲).



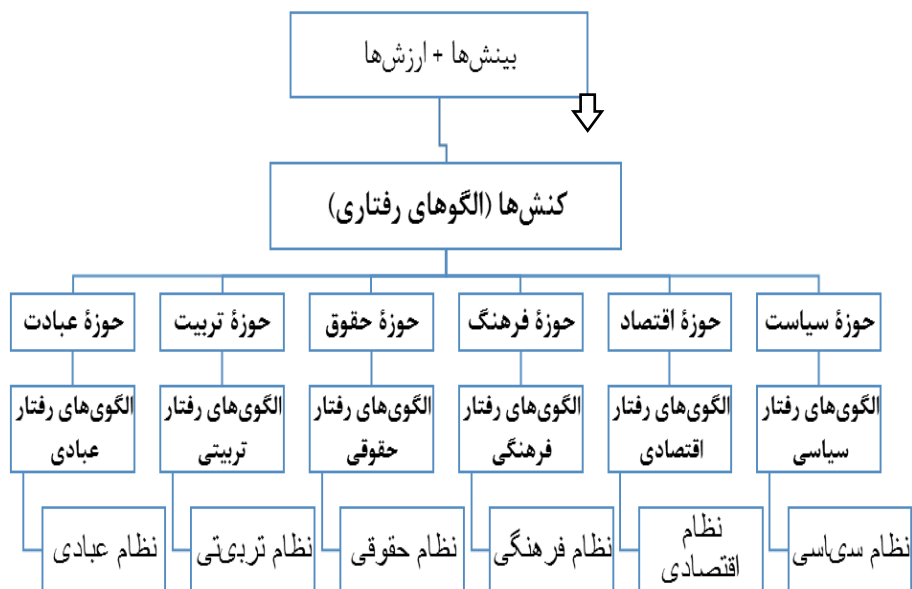
براساس این نمودار، به‌روشنی پیداست که بینش‌ها باعث سامان‌دهی ارزش‌های خاص فردی و اجتماعی می‌شود. این ارزش‌ها نیز به‌نوبه‌خود الگوهای رفتاری را تولید و یا تأیید می‌کنند. این الگوهای رفتاری همان سبک زندگی هستند که کنش و رفتار کنشگران را روشن می‌کند.

البته باید اذعان داشت که بینش‌ها یا همان باورها و نیز ارزش‌ها به‌گونه‌ای مستقیم نیز در ایجاد و یا تأیید و رد سبک‌های زندگی دخیل هستند:



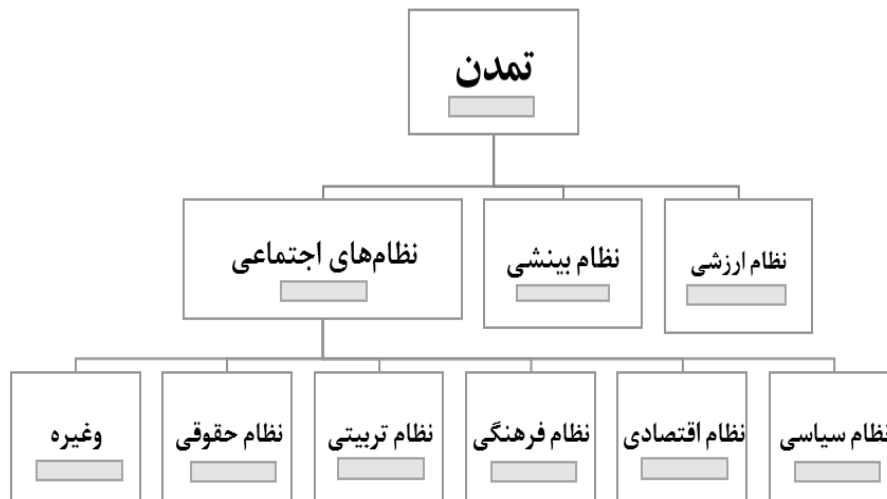
با این بیان، هر نظام اجتماعی شامل اموری می‌شود که برآمده از بینش‌ها (ادراک‌ها و معتقدات و به‌بیان دیگر، نظام بینشی) و ارزش‌ها (تمایلات و ترجیحات و به‌بیان دیگر، نظام ارزشی) است و حوزه کنش‌ها و رفتارها شامل حوزه مختلف سیاسی (نظام سیاسی)، اقتصادی (نظام اقتصادی)، فرهنگی (نظام فرهنگی)، حقوقی (نظام حقوقی)، عبادی (نظام عبادی) و تربیتی (نظام تربیتی) را سامان می‌دهد.

به این ترتیب، به نظر نگارنده، الگوهای رفتاری آحاد جامعه در حوزه‌های مختلف زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، که برآمده از بینش و گرایشی خاص است، نظام اجتماعی آن حوزه خاص را تشکیل می‌دهد. بر این اساس، مقصود از «نظام‌های اجتماعی اسلامی»، الگوهای رفتاری متدینان و مسلمانان در حوزه‌های مختلف زندگی است که برآمده از بینش و جهان‌بینی دینی اسلامی و نیز مبتنی بر گرایش‌ها و ارزش‌های دینی و اسلامی است. بر این اساس، تعریف سبک زندگی اسلامی نیز روشن می‌شود: «سبک زندگی اسلامی عبارت است از مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری در ساحات مختلف حیات بشری مبتنی بر نظام بینشی و ارزشی اسلام» (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۲: ص ۶۷).



۶. نسبت تمدن و نظام‌های اجتماعی

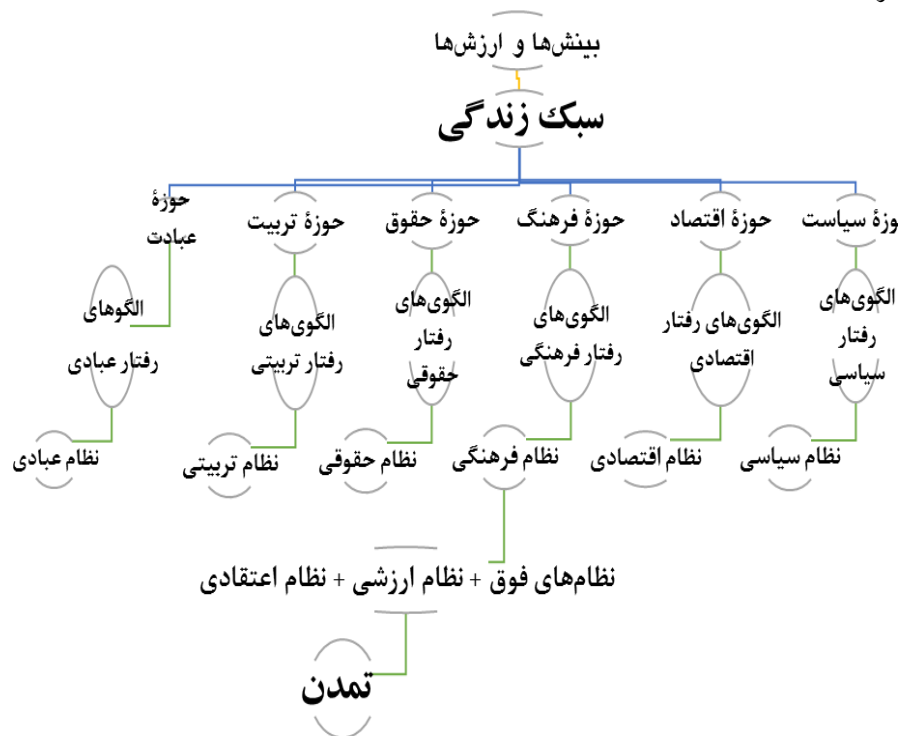
با توجه به مباحث یادشده، الگوهای رفتاری مبتنی بر بینش و گرایش دینی و اسلامی در هر کدام از حوزه‌های سیاست، فرهنگ، اقتصاد و غیره سازنده نظام‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره با پسوند اسلامی است؛ از طرف دیگر، در یکی از تعریف‌های مورد اعتنای تمدن، به «مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظام‌های اجتماعی (نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و غیره تمدن اطلاق می‌شود» (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۲: صص ۶۸-۶۷).



۷. نسبت تمدن و سبک زندگی

با تعریفی که از سبک زندگی ارائه شد، سبک زندگی مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری دینی در حوزه‌های مختلف زندگی بشری قلمداد شد. تمدن نیز به مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظام‌های اجتماعی تعریف شده است. همچنین، الگوهای رفتاری مبتنی بر بینش و گرایش دینی و اسلامی در هر کدام از حوزه‌های سیاست، فرهنگ، اقتصاد و غیره سازنده نظام‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره با پسوند اسلامی است. بر این اساس، نسبت تمدن و سبک زندگی مشخص می‌شود. نقطه اشتراک هر دو، الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری است که مبتنی بر بینش و گرایش خاصی است.

با این بیان، می‌توان ادعا کرد که در واقع، تمدن، آینه تمام‌نما و برآیند سبک زندگی است. به بیان مقام معظم رهبری، سبک زندگی، بخش اصلی و حقیقی تمدن است: «تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید... بخش حقیقی آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل می‌دهد که همان سبک زندگی است که عرض کردیم. این، بخش حقیقی و اصلی تمدن است... این‌ها آن بخش‌های اصلی تمدن است که متن زندگی انسان است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۷/۲۳)؛ بنابراین، اگر ما موفق به تبیین الگوهای رفتاری مسلمانان در حوزه‌های مختلف زندگی، مبتنی بر بینش و جهان‌بینی و نیز ارزش‌ها و گرایش‌های دینی و اسلامی شویم در واقع، به نظام‌های اسلامی در حوزه مختلف از قبیل نظام اقتصادی، نظام سیاسی و غیره دست یافته‌ایم؛ از طرف دیگر، از مجموعه به هم پیوسته نظام‌های اجتماعی اسلامی، تمدن اسلامی حاصل می‌آید (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۲: همان).



۸. نسبت سبک زندگی، تمدن و تکنولوژی

چنان‌که پیش‌تر و در تبیین مفهوم و محتوای تمدن و سبک زندگی مورد اشاره قرار گرفت، از نگاه رهبر معظم انقلاب، «تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید. آن بخش ابزاری چیست؟ بخش ابزاری عبارت است از همین ارزش‌هایی که ما امروز به‌عنوان پیشرفت کشور مطرح می‌کنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛ این‌ها همه بخش ابزاری تمدن است؛ وسیله است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۷/۲۳). در واقع، بخش سخت و ابزاری تمدن، مربوط به حوزه تکنولوژی، فناوری و صنعت است. روشن است که مراد از تکنولوژی در این بخش صرفاً تکنولوژی‌های سخت نبوده و شامل تکنولوژی‌ها و فناوری‌های نرم نیز می‌شود.

توضیح اینکه تکنولوژی در یک تقسیم‌بندی به دوگانه تکنولوژی سخت و نرم قابل تقسیم است. مراد از تکنولوژی سخت، ابزارهای سخت و عینی است که به‌طور عینی برای برآورده کردن و عملیاتی کردن برخی امور مورد استفاده قرار می‌گیرد، مانند تمامی ابزارهای عینی موجود در زندگی که در تمامی لحظات از آن‌ها بهره‌مند می‌شویم. در مقابل، تکنولوژی نرم عبارت است از فناوری‌ها و تکنولوژی‌هایی که به‌صورت عینی در منظر و مرئی نیست و صرفاً می‌توان از طریق مابازای بیرونی‌شان، به آن‌ها اشاره کرد. به‌عنوان نمونه، ابزارهایی مانند ماشین، تلفن همراه، هواپیما، خودکار، کتاب و غیره در زمره تکنولوژی‌های سخت قرار دارند؛ اما اموری مانند نظام ریاستی و پارلمانی، تفکیک قوا، نظام آموزش عالی و مواردی از این قبیل در حوزه تکنولوژی‌های نرم قرار دارند.

به‌طور مشخص و معین، مقصود از تکنولوژی در نوشته حاضر، عبارت است از «ابزارهایی که برای عملیاتی کردن الگوهای رفتاری در ساحات مختلف حیات بشری مورد استفاده قرار می‌گیرد».

با توجه به آنچه گذشت، به‌طور خلاصه می‌توان ادعا کرد:

الف- تمدن مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از نظام‌های اجتماعی مبتنی بر نظام بینشی و

نظام ارزشی هر مکتب است. به‌عنوان مثال، از به‌هم‌پیوستگی نظام‌های اجتماعی (بخوانید «نظام کنشی») مکتب اسلام مبتنی بر «نظام بینشی» و «نظام ارزشی» اسلام، «تمدن اسلامی» به‌وجود می‌آید.

ب- مقصود از نظام‌های اجتماعی نظام‌هایی است که براساس «نظام نیاز»های انسانی طراحی و تولید می‌شود. برای نمونه، آدمی نیازهای گوناگونی در حوزه‌هایی از قبیل فرهنگ، سیاست، اقتصاد، حقوق، تربیت، معنویت و غیره دارد. در مجموع، نیازها و پاسخ‌هایی که به آن نیازها در حوزه‌های مختلف داده می‌شود، نظام آن حوزه طراحی و تولید می‌شود. به‌عنوان نمونه، براساس مجموعه نیازها و پاسخ آن‌ها در حوزه سیاست، «نظام سیاسی» طراحی و تولید می‌شود. به‌این ترتیب، براساس مجموعه نیازها و پاسخ آن نیازها در حوزه حقوق، فرهنگ، تربیت، اقتصاد، معنویت و غیره، نظام حقوقی، نظام فرهنگی، نظام تربیتی، نظام اقتصادی، نظام معنوی و غیره طراحی و تولید می‌شود.

ج- پاسخ‌هایی که به نیازها در حوزه‌های مختلف حیات آدمی داده می‌شود را می‌توان «الگوی رفتاری» نامید. بر این اساس، می‌توان هر کدام از نظام‌ها را «مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه‌ای خاص از نیازهای آدمی» تعریف کرد. به‌عنوان مثال، «نظام اقتصادی» عبارت است از «مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه اقتصاد» و نظام فرهنگی، نظام سیاسی، نظام تربیتی، نظام حقوقی، نظام معنوی و غیره عبارت‌اند از: «مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه فرهنگ، سیاست، تربیت، حقوق، معنویت و غیره».

د- برای عملیاتی و اجرایی کردن الگوهای رفتاری یادشده در حوزه‌های مختلف حیات آدمی، نیازمند ابزار، تکنولوژی و صنعت متناسب با هر کدام از الگوهای رفتاری هستیم. به‌عنوان نمونه، برای عملیاتی کردن الگوهای رفتاری در حوزه اقتصاد، نیازمند ابزار متناسب با آن‌ها هستیم.

ه- براساس تفکیک «الگوی رفتاری» از «ابزار» عملیاتی کردن الگوی رفتاری، می‌توان در تحلیل هر کدام از نظام‌های اجتماعی به دو ساحت «نرم» و «سخت» اشاره کرد. یعنی می‌توان ادعا کرد «هر کدام از نظام‌های اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، تربیتی، حقوقی و غیره) دو بخش دارند: یک بخش نرم و یک بخش سخت. «بخش نرم» همان

الگوهای رفتاری هر کدام از نظام‌های اجتماعی است و «بخش سخت»، عبارت است از «ابزار»های عملیاتی کردن الگوهای رفتاری.

و- بنابراینچه گذشت، تمدن نیز پدیده‌ای دوساحتی و دوبخشی است. بخش نرم‌افزاری و بخش سخت‌افزاری. مقصود از بخش نرم‌افزار، همان الگوهای رفتاری و باید و نبایدهای چگونه زیستن است و مقصود از بخش سخت‌افزار، ابزارها و وسایلی است که برای عملیاتی کردن آن الگوهای رفتاری و اتیان باید و نبایدهای چگونه زیستن بدان‌ها نیازمندیم. در این میان، روشن است که بخش مهم، همان بخش نرم است و بخش سخت به‌مثابه تابعی از بخش نرم قابل تعریف است؛ چه اینکه بخش سخت ناظر به بخش نرم و در راستای آن و به‌صورت پسینی و تبعی طراحی و تولید می‌شود.

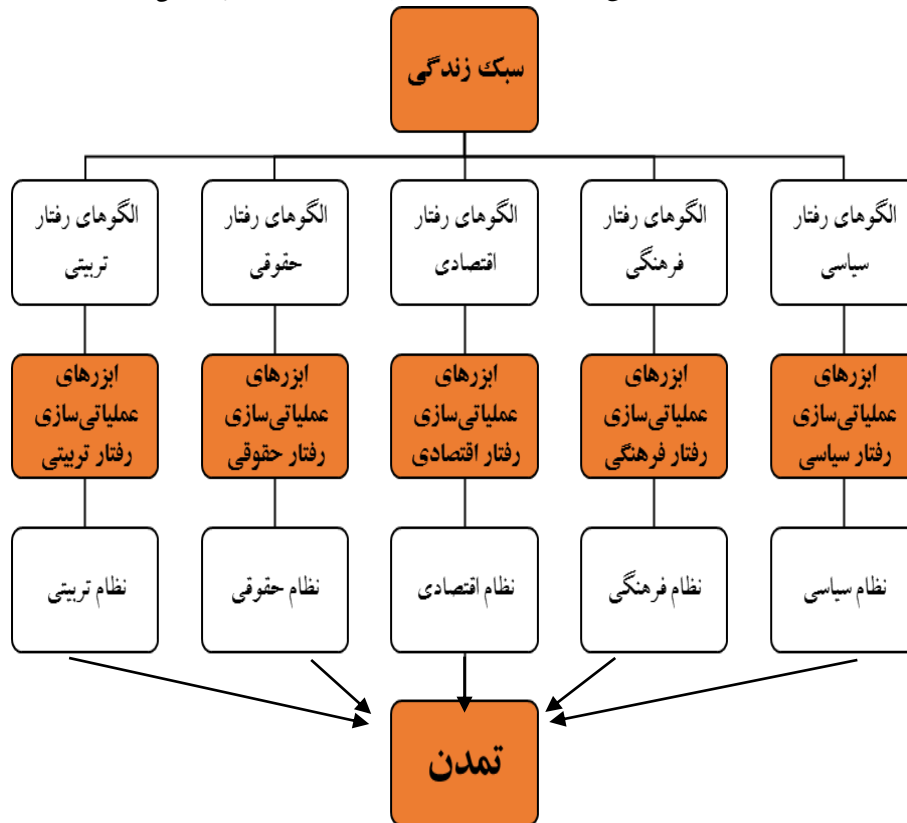
ز- با توجه به آنچه گذشت، بخش نرم و اصلی تمدن که عبارت از «الگوهای رفتاری و باید و نبایدهای چگونه زیستن» است را باید «سبک زندگی» دانست و سبک زندگی را این‌گونه تعریف کرد: «مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف حیات بشری که از منابع دینی استخراج شده است». بخش سخت و فرعی تمدن، که به‌صورت پسینی و مبتنی بر بخش نرم طراحی و تولید می‌شود را می‌توان «ابزار، تکنولوژی و صنعت» دانست.

ح- همان‌طور که گذشت، بخش سخت تمدن، یعنی ابزارهای عملیاتی کردن الگوهای رفتاری که عبارت از «ابزار، تکنولوژی و صنعت» بود، به‌صورت پسینی و مبتنی بر الگوهای رفتاری و متناسب با آن‌ها تولید می‌شود.

این یک اصل پذیرفته‌شده، عقلانی و عقلایی است که در هیچ تمدنی «ابزار، تکنولوژی و صنعت» به‌صورت یله، رها و عنان‌گسیخته و بریده از عقبه فرهنگی تمدن خویش تولید نمی‌شود؛ بلکه لزوماً در راستای «نظام نیازها»ی آن تمدن و ناظر بر فرهنگ حاکم و به‌صورت پسینی تولید می‌شود.

بر این اساس، در تمدن‌سازی اسلامی نیز بخش سخت تمدن باید ناظر به نظام نیازها و در راستای برآورده کردن نیازهای مسلمانان و مؤمنان، که همان عملیاتی کردن الگوهای رفتاری و انجام وظایف شرعی و باید و نبایدهای دینی است، طراحی و تولید شود و روشن است که چنین تولیدی کاملاً به‌صورت پسینی و تبعی امکان‌پذیر است.

نسبت تمدن، سبک زندگی و تکنولوژی در قالب نموداری از قرار ذیل است:



کمیسیون ظرفیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی
جهان اسلام برای تحقق تمدن نوین اسلامی

۳۰۳

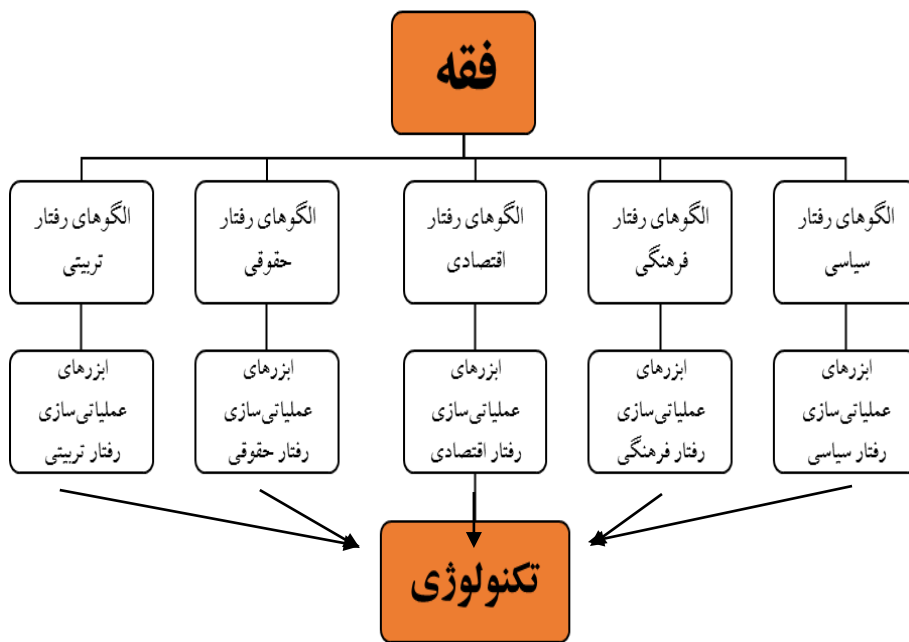
براساس آنچه گذشت، تکنولوژی و فناوری بخش سخت تمدن را شامل می‌شود و کارویژه آن ابزار قرار گرفتن برای عملیاتی‌شدن الگوهای رفتاری در ساحات مختلف نظام‌های اجتماعی و حیات بشری است.

به بیان دیگر، برای عملیاتی‌سازی سبک زندگی و الگوهای رفتاری دینی در حوزه‌های مختلف نیازمند ابزار هستیم. این ابزارها که به مثابه تابعی از الگوی رفتاری به‌شمار می‌آید و مبتنی بر آن و متناسب با مختصات الگوهای رفتاری موردنظر تولید می‌شوند، بخش سخت و تکنولوژیک تمدن را به خود اختصاص می‌دهند.

۹. نسبت فقه، تکنولوژی و فناوری

پس از تبیین چپستی و جایگاه تکنولوژی در تمدن و سبک زندگی، اینک نوبت تبیین نسبت

فقه و تکنولوژی است. چنان‌که مورد اشاره قرار گرفت، اجزای سازنده سبک زندگی (به‌مثابه بخش نرم و اصلی تمدن)، الگوهای رفتاری هستند. مقصود از الگوهای رفتاری در اینجا، باید و نبایدهایی است که هر مکتبی برای پیروان خود تعیین و تبیین می‌کند. بالطبع باید‌ها و نبایدها در اسلام در قالب «شریعت» عرضه شده که از طریق دانش «فقه» قابل دستیابی است. بر این اساس، الگوهای رفتاری، برابند احکام و باید و نبایدهای فقهی در مقام عمل به‌شمار می‌روند. از سوی دیگر، با توجه به آنچه در مورد نسبت الگوهای رفتاری با ابزارهای عملیاتی‌سازی آن الگوها گذشت، می‌توان از این طریق به نسبت فقه با ابزارها و به‌تبع آن، نسبت فقه با مقوله فناوری و تکنولوژی دست یافت. به بیان روشن‌تر، فقه از کانال الگوهای رفتاری به حوزه فناوری و تکنولوژی راه می‌یابد و از این طریق، این حوزه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد:



۹-۱. نسبت فقه فردی و حکومتی با تکنولوژی

الف- تبیین مراحل و فرایند فقاهت: فرایند فقاهت از تعمق در حوزه نظام بینشی و ارزشی شروع شده و به حوزه نظام کنشی وارد می‌شود.

برایند تعمق در دو نظام بیشنی و ارزشی، که به‌مثابه نظام توصیف شریعت به‌شمار می‌رود، «نظریه» است. «دستیابی به نظریه» در فرایند فقاہت، اولین گام به‌شمار می‌رود. به‌عنوان نمونه، فقیه برای فقاہت در زمینه نظام سیاسی اسلام، ابتدا باید با تعمق در حوزه بینشی و ارزشی اسلام، «نظریه سیاسی اسلام» را به‌دست آورد.

پس از تبیین نظریه، نوبت به «موضوع‌شناسی» می‌رسد. موضوع‌شناسی به‌عنوان گام دوم در فرایند فقاہت، علت‌العلل حکم‌شناسی به‌شمار می‌رود. با توجه به نسبت وثیق موضوع و حکم، که گاه از آن با عنوان سبب و مسبب و علت و معلول یاد می‌شود، فقیه ابتدا باید به تبیین موضوع و یا احداث موضوع بپردازد. «تبیین موضوع» در جایی است که موضوعی محقق شده و هم‌اینک نیازمند تبیین حکم آن هستیم؛ اما «احداث» موضوع در جایی است که براساس نظام نیازها و نیز الگوهای رفتاری موجود، به موضوعات جدید محتاج هستیم که هم‌اکنون وجود ندارند؛ از این‌رو، براساس آن‌ها به موضوع‌سازی و احداث موضوعات جدید اقدام می‌کنیم.

پس از موضوع‌شناسی، نوبت به «حکم‌شناسی» می‌رسد. در این مرحله حکم موضوع تبیین شده و برای عمل در اختیار مکلفان قرار می‌گیرد.

با اعلام حکم به مکلفان، فرایند فقاہت پایان‌یافته تلقی نمی‌شود و مرحله پسینی فقاہت که عبارت از «تولید ابزار متناسب برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری» است باقی مانده است. در این مرحله، فقیه تلاش می‌کند شیوه عملیاتی‌سازی الگوهای رفتاری را به مکلفان آموزش دهد و نیز ابزارهای لازم برای این مهم را تولید کند و در اختیار آن‌ها قرار دهد.



ب- تبیین فرایند فقاها در فقه فردی و جایگاه تکنولوژی در آن: در رویکرد فردی به فقه (فقه فردی)، چنان‌که پیش‌تر نیز گذشت، اهتمام فقیه صرفاً پاسخگویی به نیازهای فرد مکلف است و فقیه در فرایند فقاها خود التزامی به لحاظ مکلف در سامانه جامعه و حکومت ندارد.^۱ همچنین، در این رویکرد فقیه خود را ملزم به تبیین نظریه ندانسته و با مفروض پنداشتن آن، فرایند فقاها را آغاز می‌کند. همچنین، موضوع‌شناسی و در ادامه، تعیین ابزارهای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری در این منطق فقهی-فقاها محلی از اعراب ندارد. تنها وظیفه فقیه در این منطق، تبیین «احکام» و اعلام آن به مکلفان است. موضوع‌شناسی، مصداق‌یابی و یا شیوه و ابزار اجرا نیز بر عهده خود مکلف است. با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که مواجهه فقیه در فقاها فردی با مقوله ابزار و تکنولوژی، عموماً مواجهه پسینی و منفعلانه است. چنان‌که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت، در رویکرد فردی به فقه، نگاه فقیه - ولو اینکه به این مطلب صریحاً اذعان نکند - به تکنولوژی و ابزار، نگاهی خنثی بوده، ابزارها و تکنولوژی موجود را به‌صورت پیشینی مورد پذیرش قرار می‌دهد. حتی در صورت اعتقاد به تصرف در آن نیز، حداکثر با ضمیمه کردن ادبیات انضمامی معنوی و فرهنگ اخلاقی، تکنولوژی‌های موجود را جایز‌الاستفاده قلمداد می‌کند. حداکثر مواجهه‌ای که برای این رویکرد در نسبت با تکنولوژی‌های مدرن به تصویر کشیده شده از قرار ذیل است:

«لزوم پاسخگویی فقها به مسائل و مشکلاتی که از ناحیه تکنولوژی‌های نوظهور و مدرن برای جامعه به‌وجود آمده و صدور احکام جدید در نسبت با آنها (برخوردی

۱. البته روشن است که این عدم التزام در بیشینه تاریخ فقه شیعی ناشی از شرایط زمانی و مکانی و کوتاهی دست فقیهان از قدرت حکومت و اجرایی بوده و همین مهم منجر به گرایش آنها به امور فردی و خودداری از دخالت در عرصه سیاست و اجتماع بوده است. چه اینکه دخالت ایشان در عرصه سیاست و اجتماع از دو حالت خارج نمی‌بود: ۱. فقاها همساز و همسو با قدرت حاکم؛ ۲. فقاها ناهمساز و مخالف با قدرت حاکم. در صورت اول، به دلیل تقویت حکومت باطل، فقیه از چنین اقدامی خودداری می‌کرد و در صورت دوم، حاکمیت اجازه چنین اقدامی را به ایشان نمی‌داد و با آنها برخورد می‌کرد.

کاملاً پسینی و مفعلانه)، اثرگذاری پیشرفت‌های تکنولوژیکی بر مفاهیم و مضامین احکام فقهی و ضرورت ورود فقیهان برای حل این تبیین این تأثیر و تأثرها (مواجههٔ حداقلی و باز هم پسینی و مفعلانه)، تأثیر تکنولوژی بر روی چگونگی اجرای احکام دینی و قضایی و لزوم اظهار نظر فقیهان در این زمینه» (کلمه دانشجو، ۱۳۷۱). آنچه در این میان به وضوح قابل مشاهده است، تبیین نسبت حداقلی و مفعلانهٔ فقه با تکنولوژی در این نوع ادبیات است.

متأسفانه با توجه به حاکم بودن این رویکرد در گفتمان فقهی و فقاهتی موجود در ایران و انقلاب اسلامی، معضلات گوناگونی را شاهد هستیم. به عنوان نمونه، در ساختار نظام سیاسی کنونی ایران، در ساحت دولت‌سازی، اندیشمندان و عقلای قوم به جای طراحی نظریه و ساختاری متناسب با نظریهٔ سیاسی و نظریهٔ رهبری در جمهوری اسلامی، به اخذ نظریه و ساختاری ناهم‌ساز با نظریهٔ سیاسی و رهبری اقدام کرده و نتایج خسارت‌بار آن در طی سال‌های پس از انقلاب را شاهد بوده‌ایم. توضیح اینکه در نظام سیاسی غرب، گفتمان حکام گفتمان «دولت‌ملت» است و متناسب با آن نظریه‌های مختلفی همچون «نظام ریاستی»، «نظام پارلمانی» و «نظام نیمه‌ریاستی و نیمه‌پارلمانی»، که به مثابه ابزار و تکنولوژی‌های نرم جهت اجرایی کردن نظریهٔ دولت ملت به‌شمار می‌روند، طراحی و به مرحلهٔ اجرا گذاشته شده است.

در انقلاب اسلامی نیز عقلای قوم بدون التفات به ریشه و زمینهٔ این نظریه‌ها، تلاش کرده‌اند از این نظریه در ساحت دولت‌سازی بهره بگیرند و استدلالشان نیز مبتنی بر این بوده که این‌ها به مثابه ابزارهای خنثایی هستند که می‌توان در هر بستری از آن‌ها بهره گرفت!

این در حالی است که گفتمان و نظریهٔ سیاسی حاکم در اسلام (شیعه) و انقلاب اسلامی نظریهٔ «امت‌امامت» است و بالطبع جهت عملیاتی‌شدن نیازمند ابزارها و تکنولوژی‌های متناسب با خود است و نمی‌توان از ابزارهایی که در امتداد و ناظر به یک نظریهٔ سیاسی دیگر تولید شده‌اند، در عملیاتی کردن نظریه‌ای دیگر بهره برد.

بدیهی است بخش اظمی از مشکلاتی که در چهار دههٔ گذشته گریبان انقلاب اسلامی را فشرده است، مشکلات و عوارضی بوده که ناشی از همین دوگانگی و تضاد بنا و مبنا بوده است؛ به بیان دیگر، در وضعیت کنونی ساختار و نظام سیاسی جمهوری

اسلامی، مبنا دینی و مبتنی بر نظریه امت-امامت است؛ اما بنا غیردینی و سکولاریستی و ناشی از نظریه غیردینی دولت-ملت است. راه حل این مشکلات نیز در گرو طراحی و تولید نظریه دولت متناسب با کلان نظریه امت و امامت است.

خلاصه اینکه در رویکرد فردی به فقه، مفروض فقیه پذیرش تکنولوژی موجود و تلاش در راستای به کارگیری آن‌هاست. حاصل چنین مواجهه‌ای با تکنولوژی موجود، مواجهه‌ای پسینی و انفعالی است.

ج- تبیین فرایند فقاہت در فقه حکومتی و جایگاه تکنولوژی در آن: فرایند فقاہت در رویکرد حکومتی به فقه، از تعمق در حوزه نظام بینشی و ارزشی شروع شده و به حوزه نظام کنشی وارد می‌شود. اولین گام در این فرایند، «دستیابی به نظریه» است. «موضوع‌شناسی» و «حکم‌شناسی» گام دوم و سوم در این فرایند به‌شمار می‌روند. پس از حکم‌شناسی و ابلاغ حکم، مرحله پسینی و نهایی فقاہت، که از لحاظ اهمیت، کمتر از مرحله حکم‌شناسی نیست، مرحله «تولید ابزار متناسب برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری» است. بدیهی است که دستیابی به «تولید ابزارهای متناسب» نیازمند «دانش طراحی تکنولوژی» است که فقیه فقه حکومتی باید پیش‌تر فکری برای آن نیز کرده باشد.

بر این اساس، فقیه فقه حکومتی در نسبت با تکنولوژی در دو مرحله انجام وظیفه می‌کند: ۱. تولید دانش طراحی تکنولوژی، ۲. تولید ابزار و تکنولوژی متناسب برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری.

«تولید دانش طراحی تکنولوژی» در مقام نظریه‌پردازی و مبتنی بر منابع و مبانی دینی توسط فقیه انجام می‌پذیرد و مرحله «تولید ابزار و تکنولوژی متناسب» پس از حکم‌شناسی و در مقام عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری رخ می‌دهد.

گفتنی است لازم نیست فقیه در فرایند و فرایند تولید دانش طراحی و نیز تولید تکنولوژی، حضور مستقیم داشته باشد، بلکه می‌تواند (و باید) از طریق اولاً، طراحی «نظام کارشناسی» تراز اسلامی و فقهی و ثانیاً، تربیت کارشناسان اسلامی و دینی در بستر آن نظام کارشناسی، این مرحله از فرایند فقاہی خود را به‌انجام برساند.

با توجه به آنچه گذشت، تولید تکنولوژی متناسب در راستای عملیاتی‌سازی احکام و

الگوهای رفتاری دینی، یکی از ضروریات جامعه، حکومت و تمدن اسلامی به‌شمار می‌رود و مادامی که در ساحت ابزار و تکنولوژی جامعه و حکومت اسلامی ریزه‌خوار غرب و دیگر تمدن‌ها باشد، دستیابی به جامعه اسلامی و تمدن اسلامی امری غیرممکن به‌شمار می‌رود. به همین جهت، فقاهت حکومتی (فقاہت در مقیاس حکومت و تمدن اسلامی) و فقیهان آن، خود را موظف به تولید تکنولوژی و ابزارهای متناسب با احکام و الگوهای رفتاری دانسته، غفلت از این مهم را پاشنه آشیل حکومت و تمدن اسلامی قلمداد می‌کنند.

۱۰. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

براساس آنچه گذشت، درباره نسبت فقه و تکنولوژی دو رویکرد کلان وجود دارد. رویکرد فردی به فقه، که با اعتقاد به خنثی‌بودن ابزار و تکنولوژی، به پذیرش و اخذ تکنولوژی موجود جهت عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری تن داده و تلاش می‌کند بین این هر دو توافق و مؤانست ایجاد کند. در مقابل، رویکرد حکومتی به فقه، با استدلال به اینکه تکنولوژی و ابزار برخاسته از دانش‌های پیشینی بوده و در صورت سکولار بودن آن دانش‌ها، ابزارها و تکنولوژی‌های برآمده از آن‌ها نیز سکولار خواهند بود، تکنولوژی موجود، که برآمده از تمدن غرب است، را سکولار دانسته و اخذ آن در جهت عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری دینی را اقدامی غلط ندانسته، رهاورد آن را تحریف احکام الهی و فرهنگ مذهبی به نفع مدرنیته و تجدد قلمداد می‌کنند. فقیهان فقه فردی با مواجهه انفعالی با تکنولوژی‌های موجود، به‌نحو پیشینی به اخذ آن‌ها اقدام می‌کنند؛ اما فقیهان فقه حکومتی معتقدند باید ابزارها و تکنولوژی‌ها به‌نحو پسینی و مبتنی بر الگوهای رفتاری و احکام تولید شوند. این گروه برای دستیابی به تکنولوژی متناسب با الگوهای رفتاری، باید ابتدا «دانش طراحی تکنولوژی» را تولید کنند و سپس مبتنی بر آن، پس از مرحله حکم‌شناسی در فرایند فقه‌ای خویش، به تولید ابزارها و تکنولوژی‌های متناسب با احکام و الگوهای رفتاری اقدام کنند. همچنین، فقیه فقه حکومتی باید برای دستیابی به این مهم اولاً، به «طراحی نظام کارشناسی مطلوب» اقدام کند و ثانیاً، در بستر آن نظام کارشناسی، به تربیت کارشناسان دینی و اسلامی جهت به‌کارگیری در فرایند تولید تکنولوژی‌های اسلامی و دینی اقدام کند.

کتابنامه

۱. خامنه ای، سیدعلی. ۱۳۷۱/۸/۲۷. در دیدار فرماندهان و اعضای نیروی مقاومت بسیج. <https://www.leader.ir/fa/content/>
۲. خامنه ای، سیدعلی. ۱۳۷۱/۸/۲۷. دانشجویان، دانش آموزان و دیگر جوانان خراسان شمالی. <https://www.leader.ir/fa/content/9985>
۳. مشکانی سبزواری، عباسعلی. ۱۳۹۰. «درآمدی بر سنجش ظرفیت‌های تمدن‌سازی فقه». تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی. شماره ۳. تابستان ۱۳۹۰. صص ۱۸۴-۱۴۵.
۴. _____ ۱۳۹۲. «درآمدی بر چیستی و جایگاه سبک زندگی در فرایند تکاملی انقلاب اسلامی». معرفت، شماره ۱۸۵. اردیبهشت ۱۳۹۲. صص ۸۴-۶۵.
۵. _____ ۱۳۹۵. «اجتهاد حکومتی و نظام‌سازی دینی». اندیشه تمدنی اسلام. شماره ۲. بهار و تابستان ۱۳۹۵. صص ۸۰-۶۵.
۶. _____ ۱۳۹۶. جستارهایی در فقه حکومتی. قم: نشر کتاب فردا.
۷. میرباقری، سید محمدمهدی. ۱۳۹۶. نسبت دین با علم و فناوری. قم: نشر تمدن نوین.
۸. کلمه دانشجو. ۱۳۷۱. «تکنولوژی و فقه اسلامی». مجله کلمه دانشجو. شهریور و مهر ۱۳۷۱ شماره ۱. صص ۳۳-۳۱